

چرا باید اقدام جبهه ملی ایران را تایید کرد؟ از فرهنگ قاسمی

مردم شرافتمند روز ۱۴ اسفند در کنار جبهه ملی باشید و با حضور خود ملی گرایی و سوسیال دموکراسی مصدقی را تایید کنید.

۱۴ اسفند سالروز در گذشت مصدق است. در این شرایط حساس از موقعیت ایران عزیز بدین مناسبت جبهه ملی ایران در تهران خواستار برگزاری تظاهرات علنی در تهران شده است. این یک اقدام مهم تاکتیکی توسط قدیمی ترین سازمان آبرومند و معتبر ترین سازمان سیاسی ایران است. سازمانی که نفت را ملی کرد، سازمانی که اگر چه با کودتای شاه و شیخ و آمریکا و انگلیس تعطیل شد اما جایش در قلب مردم ایران باقی است. سازمانی که با دکتترین ملی گرایی و سوسیال دموکراسی تنها آلترناتیو رژیم جمهوری اسلامی بشمار میاید. اما چرا جبهه ملی معتبر و آبرومند و آلترناتیو واقعی است.

هم میهنان غیور و شرافتمند، از موقعیکه جمهوری اسلامی بر سر کار آمد. جبهه ملی استقرار یک حاکمیت ملی را به مردم بدهکار است و باید این دین را به ایران ادا کند. بنابراین بهتر است در شرایط کنونی جبهه ملی ایران مستقلا به عنوان آلترناتیو جمهوریخواه وارد عمل شود. از نظر من جبهه ملی با همه صدماتی که طی این چهل سال و قبل از آن خورده، قربانی هایی که در راه آزادی و استقلال و دموکراسی داده، نیروهایی را که باید به کار می گرفت اما در اثر استبداد به کار نگرفته، نواقصی که داشته و اشتباهاتی را که مرتکب شده است، هنوز به عنوان یک سازمان سیاسی با تجربه، آبرومند و مورد اعتماد مردم، میتواند در فردای میهنمان نقش آفرین باشد.

مردم جهان به جبهه ملی اعتماد دارند. زیرا مردم به چشم خود دیده اند و در اوراق تاریخ خوانده اند که در میان ملی گرایان مصدقی طی این ۷۰ سال مبارزه دزد و خیانتکار وجود نداشته و برعکس این تشکیلات کانون درستی و راستی و خدمتگزاری برای استقرار حاکمیت ملی و مردمی بوده است. جبهه ملی در عمر خود از نعمت افراد برجسته ملی و میهن دوست، با اندیشه ها و سلیقه های متفاوت اما همواره متعادل بهره مند بوده است که هر کدام در موقع حساس ملی و بنا بر تشخیص خود و ضرورت زمان و نیاز جامعه، برای ایرانیان و در راه سربلندی این سرزمین کهنسال تا پای جان مبارزه کرده اند.

اگر از مصدق و فاطمی ها بگذریم که در برابر شاه و شیخ و بیگانگان ایستادند و از شرافت انسانی، آزادی، استقلال، دموکراسی و حقوق ملت ایران دفاع کردند. در زمان انقلاب بنا بر سرشت خود، بختیار خطر استبداد نعلین را خبر دادند و در این راه عده ای جان باختند و خود او نیز قربانی ارتجاع شد.

کسانی مانند صدیقی از همان ابتدا هوشیارانه تذکر های لازم را دادند؛ اگر چه مسئولیتی را پذیرا نشدند اما بر ارزش های اجتماعی و ملی و حقوقی کشور پا برجا ماندند و سر مشق نسل آینده شدند.

برخی مانند سنجابی انقلاب را پذیرفتند اما در نخستین گام های خطا، از سوی حاکمیت اسلامی، اشتباهات را به ملت هشدار دادند و از مسولیت کناره گیری کردند. اینان از سوی خمینی «فاسد روی زمین» خوانده شدند، حکم قتل شان صادر شد، ناگزیر خانه و کاشانه خود را رها کردند و از ایران خارج و دربدر شدند و در غربت جان سپردند.

آنهایی که با سر سختی در میهن ماندند یا مانند برادران قشقایی اعدام شدند و یا مانند عباس امیر انتظام و ابوالفضل قاسمی و علی اردلان و ... به اعدام و حکم ابد و زندان های طولانی مدت محکوم شدند.

افرادی مانند هدایت متین دفتری با انتقاد بر جبهه ملی، با نگاهی دیگر برای خدمت به نهضت ملی، جبهه دموکراتیک ملی را بنا نهادند که آن نیز توسط رژیم به شدت سرکوب شد و آنها نیز یا اعدام شدند و یا در خارج از میهن به مبارزه ادامه دادند.

فروهر ها و کاظم سامی ها که بیشتر با رژیم ماندند، همین که به اشتباه خود پی بردند با رژیم به مقابله پرداختند به نحوی که می شناسیم خونشان ریخته شد.

عده ای دیگر با سر سختی در ایران پا برجا ماندند و ترک وطن نکردند و با اعتراض ها و مقاومت های پیگیر زندگی شان تبدیل به آلتراناس زندان و آزادی مشروط شد. اما ماندند تا اندیشه آزادی و استقلال و دموکراسی در ایران استبدادی نمیرد و آن تشکیلات زخم خورده ی در زنجیر از میان نرود.

اما در خلال همه مبارزات و تحمل تلفات و ایستادگی ها شرافتمندانه، هرگز در طیف مصدقی ها، وطن فروش و بیگانه پرست و دزد و قاتل و خائن به ملت و به ایران نداشته ایم. قریب به اتفاق رهبران و هواداران جبهه ملی افراد مورد وثوق و احترام جامعه هستند که

همواره خدمتگذار ملت بوده اند. این خود ارزش و سرمایه بزرگی برای کشورمان در روز های ورشکستگی سیاسی حکومتگران غاصب و نابکار است. امروز این سرمایه ملی بایستی بدرستی بکار گرفته شود تا میهن آبادی و آزادی را بدست آورد. مردم شرافتمند روز ۱۴ اسفند در کنار جبهه ملی باشید و با حضور خود ملی گرایی و سوسیال دموکراسی مصدقی را تایید کنید.

“دختران خیابان انقلاب”... از مهرداد درویشپور

“دختران خیابان انقلاب”، نماد “انقلاب زنانه” در
ایران”

تصویر “دختر خیابان انقلاب” و گسترش دامنه این کنش که برخی زنان سالخورده و مردان جوان در شهرها و محلات گوناگون را نیز دربرگرفت، آنهم در آستانه سی و نهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، نمادی از “انقلابی زنانه” در چالش اقتدار دینی است که در کانون آن خواست لغو حجاب اجباری نقش بسته است. تهدیدات و واکنش تند برخی از اصول گرایان و دویاره شدن اصلاح طلبان دینی دربرخورد با آن، بیش از هرچیز نشانه نگرانی نظام از پیامد تداوم و رشد این حرکت است.

فلسفه حجاب اجباری

مدافعان حجاب برآنند حجاب معنای در بند بودن زنان را دربر ندارد، بلکه آنان را از دید و چشم تجاوزگرایانه و آزار دهنده مردان در امان می دارد و امکان حضور پررنگتر زنان در جامعه را فراهم می سازد. چنین تصویری سازی از مردان که آنانرا به موجودات وحشی که جز به آزار و اذیت جنسی نمی اندیشند تقلیل میدهد، البته مسئله بر انگیز است. بدتر از آن اما هنگامی است که زنان تشویق می شوند که خود بهای مشکلات مردان را پرداخته و با رعایت اجباری حجاب مجازات شوند

واقعیت آن است که فلسفه حجاب و تفکیک جنسیتی هردو برپایه وحشت از زن به عنوان "نیروی جنسی مهاجم" استوار است که باید نیروی برانگیزاننده جنسی او مهار شود تا نتواند با "اغوا گری" و وسوسه گری، ایمان مرد را که هنجار جامعه محسوب می شود بر باد دهد. در این نگاه، فرمان به زنان برای پنهان نگه داشتن بدن و سکسوالیته خود به قصد یافتن اعتبار اجتماعی، حکایت از ابژه جنسی دانستن زن دارد که گویا سرنوشتی جز "نجیب" ماندن یا "لکاته" شدن ندارد و در این میان حجاب نماد نجابت او به شمار می رود. این گونه باورهای خرافی امروزه به ویژه درنسل جوان به شدت رنگ باخته است و چالش های کنونی علیه حجاب و به ویژه اجباری بودن آن تنها جلوه ای از آن است.

حجاب مشکل فرعی یا اصلی؟

با این وجود بسیاری از مخالفان حجاب اجباری به بهانه همیشگی "حجاب مسئله اصلی زنان" نیست یا "جامعه با مسائل مهمتری روبرو است" یا از آن بدتر با مرتبط دانستن پدیده "دختران خیابان انقلاب" با کمپین "آزادی های یواشکی" و "چهارشنبه های سفید" نه تنها از آن حمایت نمی کنند، بلکه با بی اعتنائی و سکوت و گاه با نکوهش با آن روبرو می شوند. روشن نیست چه کسی به جای زنانی که با پوشاندن بدن و موی خود، در معرض ابتلا به انواع بیماری های پوستی متعدد قرار گرفته یا حضور با حجاب در محیط های ورزشی، کار و تفریحی را آزاردهنده، دست و پا گیر و تحقیرآمیز می یابند، یا به جرم بد حجابی و بی حجابی دستگیر و مجازات شده اند، صلاحیت دارد میزان فرعی و اصلی بودن خواست لغو حجاب اجباری را تعیین کرده یا به جای آنان اولویت هایشان را تشخیص دهند؟ تعیین مشکلات اصلی و فرعی گروه های گوناگون نشانگر قیم گرایی (پاترنالیسم) همچون میراث پدرسالاری است.

حجاب اجباری جلوه ای از کشمکش دائمی نظام با زنان

تلاش برای تحمیل حجاب و مخالفت با آن همچون حوزه ای از کشمکش بنیادگرایان اسلامی با زنان از همان فردای پیروزی انقلاب اسلامی آغاز شد که تظاهرات 50 هزارنفری زنان نیز پاسخی به آن بود. این واقعیت که جمهوری اسلامی در دهه های بعد نیزگاه سالانه بیش از ده هزار زن را به جرم بد حجابی دستگیر کرده بود، نشانگر "فرعی" نبودن آن است. تنها دستگیری 29 نفر به جرم چالش حجاب در روزهای اخیر نشانگر حساسیت مسئله برای مسئولین نظام حتی پس از 4 دهه

نقش زنان در چالش اسلام گرایی در ایران

رابطه جنسیت و قدرت سیاسی همواره یکی از دغدغه های پژوهش های فمینیستی بوده است.. پژوهش های فوکو نشانگر جایگاه کنترل سکسوالیته، بدن و یونیفورم در اعمال قدرت بر جامعه است.

در ایران شعار "یا روسری یا توسری"، گویای انگیزه و اراده حاکمان در تحکیم قدرت خود از طریق کنترل سکسوالیته و پوشش زنان همچون نمادی از ارزش های بنیادگرایی اسلامی بود. حجاب اجباری تنها سیاستی در خود نبود، بلکه نقطه آغاز تدوین سیاست بهم پیوسته ای در برخورد به زنان بود که می توان آنرا بدین گونه خلاصه کرد: 1 اجباری کردن حجاب 2 تفکیک جنسیتی 3 تبعیض جنسیتی 4 تقلیل نقش زنان به عنوان مادر، همسر و یا خانه دار.

در آغاز بسیاری از سازمان های سیاسی سکولار و چپ تحت تا ثیر گفتمان ضد امپریالیستی، تجدد ستیزی و مردسالارانه آن دوران واکنش درخوری به تظاهرات زنان و حجاب اجباری نشان ندادند و برخی به تخطئه مبارزات زنان نیز پرداختند. امروز اما با رشد آگاهی جنسیتی در جامعه، ارزش های فردی و دمکراتیک، تب مدرنیته و سکولاریسم، مبارزه با حجاب اجباری همچون خواستی فراگیر نقش نمادینی در چالش استبداد دینی به خود گرفته است.

اهمیت نمادین مبارزه برای لغو حجاب اجباری بیش از هرچیز در چالش جنسیتی و "انقلابی زنانه" علیه ارزش های حکومت اسلامی نظیر آپارتاید جنسی، و در دفاع از حقوق فردی و در راستای برابری جنسیتی و ارزش های سکولار است.

در ایران مسئله حجاب یا بی حجابی همواره همچون نمادی برای چالش یا تحکیم قدرت سیاسی وقت بوده است. نه تنها کشف حجاب طاهره قره العین بخشی از چالش سیاسی بر علیه اقتدار دینی و سیاسی عصر قاجار بود، بلکه پروژه مدرنیزاسیون پهلوی نیز، کشف اجباری حجاب را به نمادی برای تحکیم اقتدار سیاسی خود و کاهش نفوذ مذهب و روحانیت بدل ساخت. بنیادگرایان اسلامی در ایران نیز در هنگامه انقلاب با تبلیغ شعار "خواهر من حجاب تو کوبنده تر از خون سرخ من است" و سپس با اجباری کردن حجاب در پس پیروزی، آنرا به نمادی برای تحکیم اقتدار خود بدل کردند. در چهار دهه اخیر نیز درجه رعایت حجاب اسلامی یا "بدحجابی" در جامعه به دماسنج تشخیص میزان اختناق و

اقتدار نظام یا عقب نشینی آن بدل شده است. هرگاه اقتدار بنیادگرایان افزایش می یافت سختگیری در رعایت حجاب بیشتر و هر گاه به اقتضای موقعیت فضا اندکی "بازتر" می شد، سختگیری کمتر و زمینه برای گسترش "بدحجابی" بیشتر می شد.

گسترش پدیده "دخترخیابان انقلاب" اما از جنس دیگری است. آنان با شجاعت با برداشتن حجاب به گونه ای ساختار شکنانه علیه یکی از نمادین ترین ارزش های ایدئولوژیک نظام اسلامی قد برافراشته اند. رخدادی که تنها در متن خیزش اخیر که کلیت نظام را به چالش کشید میسر بود. این کنش ها گرچه هنوز فراگیر نشده اند، اما بازتاب آن و واکنش هراس انگیز مسئولان نشانگر آن است که جمهوری اسلامی پی برده است چهار دهه تلاش برای هنجارمند ساختن حجاب از طریق تحمیل آن نه تنها بی نتیجه مانده است، بلکه نگران آن است که رشد این پدیده به "انقلاب زنانه ای" فرا روید که می تواند به چشم اسفندیار نظام بدل گردد.

مهرداد درویش پور

به نقل از بی بی سی

رویداشتی روان-اجتماعی به خیزش اعتراضی دی-ماه در ایران علی شریعت کاشانی

دو توده و دو روان-شناسی توده-ای

«یکی تیشه بگیرد پی-حفره زندان

و دیگری...» (11)

«روان‌شناسی توده‌ها»ی مورد گفت‌وگو در گفتار پیش‌رو صورتی از روان‌شناسی اجتماعی تحلیلی است که منعکس‌کنند روحیه و رفتار،

خواسته‌ها و نیازها، و آرمان‌ها و آرزومندی‌های یک توده انسانی در زمان حال و در شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و مدنی ویژه‌ای است. نیز در بطن این روان‌شناسی یک سلسله سازوکار (مکانیسم) و فرایند روانی و انفعالی در اشکالی «اجتماعی‌شده» قابل تشخیص خواهد بود که تار و پود عاطفی و کیفی آن را تشکیل می‌دهد و به‌مناسبت منشاء گرایش‌ها و رفتارها و کنش‌ها و واکنش‌های توده‌ای واقع می‌شود. بنابراین «روان‌شناسی توده» در این معنا یک روان‌شناسی «ذاتی» و «فطری» نیست که انسان اجتماعی یک‌باره با آن زاده شود و از آن‌پس در سراسر زندگانی بر دوش کشد. نیز این روان‌شناسی با «روان‌شناسی جمعی» یونگ که از اسطوره‌اندیشی و کهن‌نمونه‌باوری و پیش‌تاریخ‌گرایی تغذیه می‌کند و سرانجام از برهوت عرفان‌گرایی و یک «ناخودآگاه جمعی» (das kollektive Unbewusste) واقع‌گریز و مبهم سر برمی‌آورد اندک خویشاوندی و همنوایی ندارد. سرانجام این که همین روان‌شناسی با نظریه «روان‌شناسی مردمان» (Völkerpsychologie) که برخی مردم‌شناسان فرهنگ‌گرای چون ویلهلم وونت (۱۸۳۲ – Wilhelm Wundt – ۱۹۲۰) برای چندی در میان نهاده‌اند و نیز کوشیده‌اند تا، با رویداشت به آداب و رسوم فرهنگی و به‌ویژه ملاحظات زبان‌شناختی، وجهه‌ای «علمی» و «ایجابی» و «تجربی» بدان ببخشند سخت بیگانه است. [2]

«روان‌شناسی توده‌ها» در صورت عینی و اجتماعی و کمابیش تحلیلی با گوستاو لوبون آغاز می‌شود که برآیند نوشتاری آن رساله‌ی پرآواز و بازخوانی و بازاندیشی رساله‌ی لوبون، برخی مفاهیم سست و غیرتحلیلی خود را از دست می‌دهد، به شماری از مفاهیم و نظریات پایه‌ای روان‌کاوی مسلح می‌شود، به مرتبه‌ی یک روان‌شناسی اجتماعی تحلیلی می‌رسد، و بدین‌گونه جایگاه نظری و محتوای کیفی مستحکم‌تر و قابل دفاع‌تری به‌دست می‌آورد. رساله‌ی «روان‌شناسی توده‌ها» در صورت از [4] فروید حاوی خطوط اصلی و چشم‌انداز کلی این صورت از روان‌شناسی است، و ما چندی پیش در گفتاری مندرج در [ریایگاه تارنمای رادیو زمانه](#) به معرفی محتوای این رساله و سنجش آن با محتوای رساله‌ی لوبون پرداختیم.

در نوشتار پیش‌رو «روان‌شناسی توده‌ها»ی مورد نظر ما همین صورت فرویدی آن خواهد بود، منتهی با درگذشتن از حوزة کلیات و پیوستن به قلمرو برخی مسائل سیاسی و اجتماعی و مدنی روز با ملاحظات تازه‌تر همراه شد و همچون ابزاری در سنجش و توضیح گوشه‌هایی

از روان‌شناسی دو صورت مشخص از توده در ایران امروز (تود) معترض و واخواه و تود (حکومتی) مد نظر قرار خواهد گرفت.

جایگاه اجتماعی نامرغه افراد تود خودجوش از عوامل برانگیزانند مهمی است که آنان را گردهم می‌آورد و خواست و نگاه و اندیشه‌شان را متوجه یک آرمان مشترک می‌سازد که همانا چشم‌انداز آینده‌ای بهین و زندگانی بسامان و شایسته‌تری است.

۱. نمایی از دو توده متفاوت

در ایران امروز، همچون در بسیاری از جوامع دیگر، در دل کل جمعیت شهروند که تشکیل‌دهند یک تود کلی و فراگیر یا بزرگ‌توده است با چندین توده و خرده‌توده روبرو می‌شویم. شماری از این توده‌ها و خرده‌توده‌ها چنین‌اند: انجمن‌ها، بنیادها، اتحادیه‌های صنفی و کارگری و دانشجویی، نهادهای نظامی چون ارتش و سپاه و بسیج، تشکلهای پلیسی و امنیتی و اطلاعاتی، جمعیت‌های دینی اسلامی، جمعیت‌های دینی زرتشتی، یهودی، ارمنی، مسیحی، آشوری، بهایی و غیره، فرقه‌ها و جرگه‌های چنگان صوفیانه. برخی از این توده‌ها «ساختگی» یعنی سازوار و پایدار و دارای راهبر یا رئیسی فرمان‌فرمایند، نظیر دو تود دینی و نظامی و یا تود حکومتی، و برخی خودجوش و گه‌گاهی و در مواردی نیز بدون راهبرند، مانند توده‌های موقتی که به اعتراضات و تظاهرات خیابانی و پراکنده دست می‌زنند. بنابراین در کنار توده‌های سازوار و بادوام گونه‌گون شاهد برآمدن توده‌هایی گه‌گاهی می‌توان بود، و آن هنگامی است که افرادی به‌منظور یک حرکت اعتراضی حوطلبانه و آرمان‌جویانه ناگهان گردهم می‌آیند و توده‌ای شکل

از میان توده‌های خرد و بزرگ و گونه‌گون یادشده دو توده را برمی‌گزینیم و درمی‌نگریم که از دید ساختاری و تشکیلاتی^۵ متفاوت، مستقل از یکدیگر، و بیگانه با یکدیگرند.

یکی تود^۶ خودجوش است که در مواردی بدون راهبر است. شکل‌گیری و خودنمایی این توده نامنتظره است، و بدین سبب زمان دقیق برآمدن آن در یک بره^۷ زمانی خاص قابل پیش‌بینی نیست. چنین است که گردهم‌آیی‌ها و تظاهرات برق‌آسای خیابانی اخیر در نزدیک به هفتاد شهر ایران برای حاکمیت یک پدید^۸ غیرقابل انتظار و غافلگیرکننده بود. علل پیدایش و اهداف و آرمان‌های این‌گونه توده‌ها نیز، چنان که در زیر (بند ۲) خواهیم شمرد، با آنچه که خاص «توده‌های ساختگی» و سازمان‌دهی شده است اغلب (و البته نه همیشه و همه‌جا) فرق دارد. از یکسو بیکاری، تنگدستی مادی، و نبود چشم‌انداز یک زندگانی بسامان و امیدبخش در میانه، و از سوی دیگر محدودیت آزادی‌های فردی و اجتماعی و مدنی به دلیل فرمانروایی یک دید و تفکر تمامیت‌خواه و سیاست اجتماعی ناپویا و ملال‌آور بر جامعه، از عوامل تعیین‌کننده‌ای است که توده‌های خودجوش را شکل می‌دهد، به خیابان می‌کشاند، و خواهان تغییر و تحول وضع موجود می‌گرداند. این در حالی است که تود^۹ ساختگی و نسبتاً سازواری چون «جنبش سبز» که دارای راهبر و نیز برخاسته از پایگاه اجتماعی متفاوتی بود، به روی هم زاده^{۱۰} یک جنگ قدرت بود که در دل خود نظام دینی-سیاسی چیره بر جامعه درگرفته بود. سرانجام از وزن^{۱۱} جمعیتی تود^{۱۲} خودجوش باید یاد کرد. بی‌گمان چنین توده‌ای در قیاس با بزرگ‌تود^{۱۳} شهروند کوچک می‌نماید. ولی این واقعیت را باید در نظر داشت که در شرایط سیاسی و اجتماعی و مدنی مداربسته و توأم با سرکوب و بازداشت و خفقان، شرایطی که مجالی برای اعتراضات و تظاهرات گسترده برجا نمی‌نهند، تجمعات، گروه‌ها، و خرده‌گروه‌های به‌پاخاسته به‌نحوی بخش بزرگی از بزرگ‌تود^{۱۴} شهروند را نمایندگی می‌کنند که نیازمندی‌های مادی و یا آرمان‌های سیاسی و اجتماعی و مدنی مشابه و مشترکی در خود دارد. پس در اینجا از «مشت نمون^{۱۵} خروار» باید سخن گفت.

دست^{۱۶} دوم توده‌های «ساختگی» سازمان‌یافته و بادوام و آراسته به راهبرند. یکی از آنها توده‌ای است که ما در این گفتار «تود^{۱۷} حکومتی» نامیده‌ایم. این توده در ایران امروز متشکل است از نهاد حکومت و حاکمیت و زیرمجموعه‌های آن مانند نهادهای نظامی و شبه‌نظامی، امنیتی و اطلاعاتی، و جمعیت‌های دینی وابسته. هریک از

این زیرمجموعه‌ها، در عین ادغام در دستگاه حاکمیت و تبعیت از پیشوای حکومتی یا ابرراهبر، خود نیز دارای رئیسی ناظر یا خرده‌راهبر است که در تصمیمات و اقدامات کلیدی از ابرراهبر پیروی می‌کند.

تود[] حکومتی، برخلاف تود[] پرشمار و فراخ‌دامن در سطح جامعه، در اصل موجودیتی محدود و مدار بسته دارد، نمایند[] کل تود[] شهروند نیست، نیز در اتخاذ تصمیمات خرد و کلان سیاسی و اقتصادی و مدنی و یا بین‌کشوری پایبند به همه‌پرسی و مشارکت‌دادن تود[] شهروند در این تصمیمات نیست و از این‌رو (به‌جز جلب حمایت برخی لایه‌های اجتماعی که با آن‌ها اشتراکات ذهنی و عقیدتی دارد) از حمایت معنوی و مردمی بزرگ‌تود[] شهروند طرفی بر نمی‌بندد و بنابراین، دست‌کم در این مورد خاص، با مردم سالاری‌بیگانه می‌ماند. ناگزیر این خرده‌توده در مقام خود دفاعی بر می‌آید و در اندیش[] استحکام بخشیدن به جایگاه اجتماعی خُرد و نامطمئن خود فرو می‌رود. ولی این امر نیازمند به‌دست آوردن بال و پر بیشتر و سیاهی لشکر است. این نیازمندی موجب می‌شود تا خرده‌تود[] حکومتی به دو راهکار متوسل شود: یکی تکیه‌زدن به جمعیت‌های مذهبی است که در تشکیلات کوچک و بزرگ روحانیت به‌ویژه سنتی در اشکال «حوزه» و «حسینیه»، «مدرسه علمیه»، «جامعه مدرسین»، و دیگر تشکیلات طلبه‌پرور و «ائمه جمعه» ساز گرد آمده‌اند. دوم پدید آوردن خرده‌گروهایی تازه‌تر و تازه‌نفس از راه جذب و آرایش عناصری از لایه‌های سنتی مردم جامعه است. منظور آن دسته از لایه‌های سنتی شهری و به‌خصوص روستایی است که حاکمیت با آن‌ها وجوه مشترکی در سطوح ذهنی و فکری و عقیدتی و حتا منشی و آموزشی و پرورشی دارد و به نام آن‌ها نیز مردم به توجیه موجودیت و تأیید مشروعیت و حقانیت خود می‌پردازد. شمار درخوری از این لایه‌ها از دید مادی و امکانات معیشتی تنگدست و نیازمندند و لذا در هوای یک زندگانی مادی بسامان و بهتر در خدمت حاکمیت دینی-سیاسی در می‌آیند. در کل از دل این لایه‌های اجتماعی نیازمند و رام‌شدنی است که خرده‌گروها و خرده‌توده‌های «حزب الهی»، «ثارالهی»، «بسیجی»، «سپاهی» و غیره سربر آورده‌اند و همچون نهادهایی وابسته و وفادار و گوشه‌فرمان تثبیت یافته‌اند. این خرده‌توده‌های ساختگی با پیوستن به خرده‌تود[] حکومت‌گر آن را به یک تود[] کلی بدل می‌سازند. اگرچه این تود[] کلی در قیاس با بزرگ‌تود[] شهروند کشور همچنان خرد و کوچک است، ولی به‌لحاظ تعدد تشکیلات، تنوع مراکز قدرت، و نیز ادغام خرده‌تودها و تشکلهای وابسته در خود در خور اعتنا است.

۲. از رویارویی دو توده و علل آن

خیزش توده‌ای و خودجوش دی‌ماه ۱۳۹۶ زمینه و مناسبتی فراهم آورد تا این که تصویر و نمایی از رویارویی دو تودۀ ناهمگون برابر چشم شهروندان ایرانی به نمایش درآید. یکی، که دیری است سره را از ناسره نیک بازشناخته است، به نحوی نماینده و سخن‌گوی بخش گسترده‌ای از بزرگ‌تودۀ شهروند بود، زیرا منعکس‌کنندۀ کم‌داشته‌ها و نیازمندی‌های مادی و دادخواهی‌های اجتماعی و مدنی این بزرگ‌توده از رهگذر فریادهای خشم و نفرت و کنش قهرآمیز بود. دودِ دیگر تودۀ حکومتی بود که به یاری خرده‌توده‌های پلیسی و امنیتی وابسته به خود به مقابله با تودۀ نخست برخاست.

خیزش یادشده را، که به ابتکار جوانانی اغلب ۲۰ تا ۲۵ ساله یا کمی بیشتر (بنا بر اذعان خود بازداشت‌کنندگان) صورت گرفت، همچون واکنشی در برابر انباشت انفجارزای انبوهی از مسایل مادی و اقتصادی و نیز سیاسی و اجتماعی و مدنی باید در نظر آورد و سنجید. از یکسو شاهد وضعیت اقتصادی آشفته و فقرآفرین کشور به دلیل سوء مدیریت و سیاست‌های اقتصادی ناساز و کژراه از چهار دهۀ پیش به این‌سو هستیم، یعنی از زمانی که دستار بر تاج شوريد و بر کشور چیره شد، و از دیگرسو با حضور گستردۀ فساد و تبهکاری و دزدی‌های کلان و اغلب مدیریت‌شده در دستگاه‌ها و نهادها و بنیادهای تحت حمایت حکومت و حاکمیت می‌باشیم (نظیر اختلاس، برداشتهای نادرست و ناموجه از منابع مالی ملی و کشوری و دولتی، و غیره که حتا خود دولت گاه‌گاه و جسته – گریخته از آن‌ها یاد کرده و می‌کند). پس «سالی که نکوست از بهارش پیداست!» روشن است که در این وانفسا تودۀ تهیدست و سخت نیازمند جامعه به‌ویژه نسل جوان این توده، نسلی مغبون و سرخورده که اندکی از فریادهای خشم و نفرتش در خیزش برق‌آسای دی‌ماه به گوش رسید، وضعیت موجود را بیشتر ازین تاب نمی‌آورد.

افرون براین توزیع نادرست و ناعادلانه و یا سوء مدیریتشدۀ ثروت ملی بین نهادها و سازمان‌های چندانۀ کشور سال‌ها است که مناسبات اقتصادی و شغلی و تولیدی را در وضعیتی رقت‌بار رها کرده است و در نتیجه به روند شکوفایی و سازندگی در سطوح مادی، کارآفرینی، و همچنین فرهنگی و آموزشی و پرورشی گزند و زیان رسانیده است. در مثال از مسألۀ نابرابری و سوء استفاده در توزیع بودجۀ ملی می‌توان یاد کرد. نمونه‌ای از این نابرابری را اختلاف فاحش و حیرت‌آور میان دو بودجه‌ای می‌توان دید که برای سال ۱۳۹۷ برای دو نهاد متفاوت در

نظر گرفته شده است: یکی با رقمی بسیار بالا (بیش از دو هزار میلیارد تومان!) به تشکیلات دینی - تبلیغی و مدارس و حوزه‌های واعظ و طلبه‌پرور اختصاص یافته است، و دیگری در مقایسه با بودجه نخست با رقمی بسیار پایین و پرسش‌برانگیز (نزدیک به سی و شش میلیارد تومان) به نهاد آموزش و پرورش؛ حال آن که این حیاتی‌ترین و ضروری‌ترین نهاد با میلیون‌ها دانش‌آموز و محصل، هزاران مدرسه و دبیرستان و هنرستان، و تودۀ پرشمار آموزگار و دبیر و مربی و کارمند سروکار دارد، و نیز فرهنگ‌پذیری و شکوفایی نسل جوان کشور در گرو امکانات مادی و مالی این نهاد و برخورداری‌بودن آن از نیروی انسانی بسنده و پرطرفیت است (حال بگذریم از دیگر بودجه‌های نابسنده و اندک که به تشکیلات حیاتی و ضروری دیگری چون سازمان‌های محیط زیست و جنگل‌بانی و غیره اختصاص داده شده است). در اینجا کژاندیشی و اعمال تبعیض و انحصارگرایی در تعیین و تصویب چنین بودجه‌ی نحیفی برای نهاد آموزش و پرورش بدین معناست که حاکمیت سیاسی - دینی، آن‌هم به‌رغم گذشت چهار دهه از عمر آن، برداشتی همچنان انحرافی و کوتاه‌بینانه و همزمان انحصارجویانه از مفهوم «فرهنگ» دارد، و لذا در نظر مداربسته و سردر خود فروبرد آن تنها صورت بهین و برازندۀ آموزش و پرورش و فرهنگ‌گستری را در حوزه‌ها و حجره‌های طلبه‌پرور و تشکیلات واعظان و مبلغان دینی می‌باید جست، همین و بس! گو این‌که هم‌اکنون دانشگاه‌های کشور نیز رفته‌رفته به دام این دید و تفکر حریص و تمامیت‌خواه درمی‌افتند. همین بس به «هیئت امنای» برخی از آن‌ها نظر اندازیم که از چندی پیش گِرد «ائمہ جمعہ» و «حجت‌الاسلام»‌های انتصابی حلقه زده‌اند و در چنین شرایطی مدعی دانشجو‌پروری و فرهنگ گستریندا! [5]

علت دیگر خیزش دی‌ماه را، خیزشی که در صورت ادامۀ وضع ناخجستۀ موجود پیش‌بینی نوزایی آن در چشم‌اندازه آینده چندان دشوار نیست، در سرکوب و به‌سُخره‌گرفتن یک سلسله آزادی‌ها که حق طبیعی و مسلم شهروندانند باید جست. تردیدی نیست که این خیزش اعتراضی به روی هم، و در بدو امر، همچون واکنشی قهرآمیز خود می‌نماید که در برابر تنگدستی مادی و بیکاری و در یوزگی و به‌ویژه عدم پاسخ‌گویی حکومت‌گران به این مشکلات صورت گرفته است. با این‌همه با توجه به وجود یک سلسله نارضایتی عمومی که، افزون بر موارد اقتصادی و اجتماعی، مسائل مدنی و شهروندانه را نیز شامل می‌شود، ناگزیر به در نظر آوردن این خیزش به‌مثابۀ یک «جزء» از یک «کل» فراگیریم، «کل»ی که در آن محدود شدن حقوق مدنی و شهروندانه نمودی بارز دارد. از آن‌جمله است: ممنوعیت اجرای موسیقی در شماری از شهرها؛

خوارداشت و منزوی ساختن خوانندگان به نام و بزرگی که همواره محبوب طیف وسیعی از شهروندان به خصوص جوانان بوده‌اند و همچنان هستند؛ بازپس‌گرفتن شماری از آزادی‌های انسانی و مدنی اساسی از بانوان (بانوانی که تشکیل‌دهند نیمی از جمعیت کشورند)، مانند بازپس‌گرفتن آزادی نوازندگی و خوانندگی، آزادی حضور در ورزشگاه‌ها، و آزادی حق انتخاب در پوشاک و پوشش و غیره. به این سلب آزادی‌ها چند مورد نافرزندگی دیگر را باید افزود: محدودیت و یا سرکوب آزادی قلم و بیان و اندیشه به سود پاسداشت و ترویج روزافزون قشری‌گیری دینی و منع اندیشه آزاد؛ تحمیل و تبلیغ و به‌نمایش نهادن پی‌اپی آیین اشک و عزا، ماتم‌زدگی، و مرثیه‌سرایی در سطح کشور، که این خود برابر است با خوارداشت و محکومیت شادمانی و شکوفایی روحی و روانی و مردود شمردن زندگانی شاداب و شکوفا و امیدبخش. این‌ها همه از سنخ آن دسته از اقدامات و رفتارهای ضد اجتماعی و ضد مدنی هستند که انباشتگی‌شان به انفجار توده‌ای، به‌ویژه در شرایط بحرانی، می‌انجامد.

۳. از روان‌شناسی دو تود درگیر

با درنگی در بافت کیفی و روان‌شناختی دو تود یادشده و چگونگی انگیزش‌ها و کنش و واکنش‌ها در هریک از آن‌ها با دو روان‌شناسی توده‌ای متفاوت آشنا می‌شویم:

▪ یکی روان‌شناسی تود خودجوش برآشفته و واخواه و بازخواست‌کننده است،

▪ و دوم روان‌شناسی گروه فرمان‌فرما و حکومت‌گر و خرده‌توده‌های هوادار و فرمان‌بردار آن است.

در یک دید کلی، «روان‌شناسی توده» مجموعه‌ای از کنش‌ها و واکنش‌های متنوع، خواست‌ها و گرایش‌های فعال و منفعل، فرافکنی‌ها، آرمان‌گرایی‌ها، همانندشدگی‌های متقابل زشت و زیبا، و نیز مناسبات عشق‌ورزانه و سازنده و یا برعکس خصمانه و ویران‌گر است که در بطن یک توده، خرده‌توده یا گروه پای می‌گیرند و بافتار روان‌شناختی آن را تشکیل می‌دهند. جلوه‌ها و کارکردهای عینی و اجتماعی این روان‌شناسی نیز متناسب با شرایط زمانی و مکانی خاص شکل می‌گیرند.

در خلوت روان‌شناسی دو توده مورد گفت‌وگوی ما، چونان در هر تود انسانی و اجتماعی دیگری، شماری فرایند و سازوکار روانی و خصلت منشی و رفتاری حضور دارند. این‌ها در وحدت و انسجام جوهری توده،

طبیعت مناسبات بین‌انسانی موجود در آن، و چگونگی برخورد و تماس کلی آن با جهان خارج، نقش «عامل» را بازی می‌کنند. ولی در هر توده (در تود اجتماعی، و یا در تود حکومتی) متناسب با جایگاه فرهنگی، پایگاه اجتماعی، و ماهیت و مقاصد آن توده جهتی ویژه به خود می‌گیرند و تأثیرات و کارکردهایی متفاوت از خود نشان می‌دهند. از سه مورد مهم آن‌ها یاد می‌کنیم:

۱. **فرایند «همانندسازی» (Identifizierung, Identification).** در یک دید کلی، □□□□□□□□□□ به این معناست که فرد خویشتن را همانند آن کسی می‌گرداند که او را همچون یک من برتر و بهین به‌شمار می‌آورد، بسان یک الگوی مطلوب منشی در نظر می‌گیرد، و در رفتار و کردار و اندیشه به پیروی از او می‌پردازد. این مفهوم ما را به مفاهیم دیگری نیز می‌رساند که توضیح‌دهند چگونگی پیدایش و به‌کارآفتادن فرایند همانندسازی‌اند، مانند دو مفهوم «من آرمانی» و «خودشیفتگی». همانندشدن دوستداران ورزش به «قهرمانان ورزشی» مورد ستایششان، و یا همانندشدن افراد و گروه‌هایی در جامعه به یک شخصیت صنفی، سیاسی و یا ملی محبوب نمونه‌هایی از این همانندشدگی در سطوح اجتماعی و توده‌ای است که به ارضای خودشیفتگی نیز می‌انجامد. خودشیفتگی در اینجا به این معناست که فرد یا گروه «آرمان من» یا «من آرمانی» خویش را در آیند «من» شخصیت مطلوب و محبوب خود باز می‌یابد و به «رضایت خاطر» می‌رسد، به «رضایت خاطر»ی که در حکم التذادی خودشیفتگانه است.

این فرایند در هردو توده خودجوش و حکومتی مورد بحث ما نیز تشخیص‌پذیر است. برای نمونه، جایگاه اجتماعی نامرغه افراد تود خودجوش از عوامل برانگیزانند مهمی است که آنان را گردهم می‌آورد و خواست و نگاه و اندیشه‌شان را متوجه یک آرمان مشترک می‌سازد که همانا چشم‌انداز آینده‌ای بهین و زندگانی بسامان و شایسته‌تری است. از این‌پس شاهد همانندشدگی عاطفی متقابل افراد درون توده در منش و کنش، برانگیختگی و تحرک، و آرمان‌خواهی هستیم، و این چیزی است که آنان را در اعتراض و بازخواست و دادخواهی و تظاهرات خیابانی همداستان و همنوای یکدیگر می‌گرداند. همچنین فرایند همانندشدگی در تود حکومتی و خرده‌توده‌هایی که اقمار آن را تشکیل می‌دهند صورت می‌گیرد و در اینجا اشتراکات فکری و مسلکی، عقیدتی، و منشی موجود بین افراد توده و نیز چگونگی دید و تصورشان از انسان و جهان (که معمولاً دید و تصویری مبتنی بر یک جهان‌بینی دینی و مسلکی است) نقشی بزرگ بازی می‌کنند. چنین است که در توده یا خرده‌توده‌های حکومتی هم

شاهد همانندشدگی افراد درون توده به یکدیگر در رفتار و نحوه اندیشیدن و کنش و واکنش می‌باشیم، و هم شاهد همانندشدگی هریک از آنان به راهبر مورد مهر و ستایش، به راهبری که تشکیل‌دهند «ابرمن آرمانی» یا «من آرمانی» دست‌جمعی‌شان است.

می‌دانیم در روان‌کاوی از فرایند «همانندسازی با پرخاشگر» (Identifizierung mit dem Angreifer) نیز سخن می‌رود (این اصطلاح و مفهوم از ابداعات دختر فروید، آنا فروید، است). همانندشدن کودک با یک پدر پرخاشجوی و نوزایش این همانندشدگی در درازای زندگانی او گویای نوعی «همانند سازی با پرخاشگر» است. این فرایند در توده نیز نمود پیدا می‌کند و آن زمانی است که توده خود را با خشونت و سرکوب توده رقیب (تود پلیدی و امنیتی) روبرو می‌بیند و متقابلاً به پرخاشگری (درگیری، سنگ‌پراکنی و یا آتش‌افروزی و تخریب...) دست می‌زند. در اینجا «همانندشدگی با پرخاشگر» در حکم «خوددفاعی» است. همین فرایند، ولی با جلوه‌ها و پیامدهایی متفاوت، در تود حکومتی به چشم می‌خورد، و آن همانندشدن افراد این توده به سرکرد خشک و خشن‌شان در سرکوب افراد تود رقیب است. در این میان عارضه «خودبزرگانگاری» (Megalomania) نیز که با احساس «قدرت مطلق» (Omnipotence) و خودشیفتگی شدید نسبت دارد همنشین فرایند همانندشدگی پرخاشجویانه می‌شود. چرا که تود پرخاشگر خود را زیر چتر حفاظت حاکمیت و دلگرم به حمایت بی‌کم و کاست راهبر یا نمایندگان او باز می‌بیند و بالتبع خود را «قدرتمند» و «قاهر» و تود رقیب را «مقهور» و «ناتوان» می‌شمرد. این امر به‌سهم خود راه را برای خودنمایی و عنان‌گسستگی سابق «دیگری‌آزاری» (Sadisme) باز می‌کند، با پیامدهای چون ضرب و شتم، بازداشت و حبس، و در مواردی نیز شکنجه و قتل. پیداست که در این موارد همانندشدگی با پرخاشگر تقلیل‌پذیر به خوددفاعی نیست، بلکه به‌معنای خشونت برای خشونت است. هرآنچه که در ۱۳۸۸ در بازداشتگاه یا بهتر بگوییم شکنجه‌گاه کهریزک رخ داد گویای گوشه‌ای از این ماجرا است.

۲. فرایندهای مهر و کین‌ورزانه یا عامل «اودیپی»: این فرایندها در آوردگاه دو تود مردمی و حکومتی متخاصم از محدود فردی به قلمرو دست‌جمعی کشیده می‌شوند. درگیرشدن یک تود ناخرسند و برآشفته با مظهر قدرت و اقتدار به‌گونه‌ای یادآور ستیزه‌جویی کودک با پدر قدرت‌مند خویش است؛ و در این میان «راهبر» (به‌مثابه نماد و جایگزین پدر نامهربان و هراسناک مورد خشم) هدف این ستیزه‌گری قرار می‌گیرد. در این دیدگاه باید گفت که در توده‌های حاکمیت‌ستیز،

واخواه و خطرکننده با گردهم‌آیی و مبارزۍ کسانی روبرویم که بر ترس و هراس اودیپی (فرزندِ پدری) فایق آمده‌اند و در نتیجه توانایی «نه» گفتن به دست آورده‌اند. «نه» گفتنی است که نشانِ رشد طبیعی و بهنجار منش و شخصیت و استقلال‌پذیری است و این‌که بعدها به‌گونه‌ای نفی وضعیت ناساز موجود، نفی حاکمیت تحمیلی، و نفی فرمان‌فرمایی بالادستان و فرمان‌برداری زیردستان به گوش می‌رسد. در برابر، در تودۍ حکومتی و اقرار آن با روندی وارونه مواجه هستیم: در اینجا «نه»ی قاطع جای خود را به «آری» بی‌چون و چرا واگذارد، تن‌سپردن به حاکمیت و بالتبع راهبرستایی و گوش‌به‌فرمانی ارج و منزلتی بس بزرگ دارد، نافرمانی «گناه کبیره» و فرمان‌برداری «ثواب» رستگاری‌بخش به‌شمار می‌آید. پس همه‌چیز به عقدۍ حل‌ناشده‌ای می‌رساند که ریشه در وجه منفعل «اودیپ» دارد، در ترس و لرز و هراس، در سربه‌زیری عاطفی و منشی، در تبعیت کودکانه از فرامین بی‌چون و چرای پدرانه، و خلاصه در تثبیت و درجانی منش و شخصیت و اندیشه در مرتبه‌ای فرودست و ابتدایی از روند رشد و تکامل روحی و روانی و ذهنی.

۳. مهرورزی یا «عشق»: فروید مهرورزی را عامل پیوند و اتحاد در تودۀ ساختگی آراسته به راهبر به‌شمار می‌آورد و نیز بیمه‌کنندۀ پایداری مناسبات میان افراد توده و راهبر. از این قرار که عضو توده در وجود راهبر «مایه‌گذاری عاطفی» (Besetzung , Cathexis) می‌کند، او را مراد می‌شمرد و می‌ستاید، و «من» آرمان‌جوی خویش را نیز با این «ابرمن آرمانی» انطباق می‌دهد. در پی این مایه‌گذاری عاطفی و همانندشدگی تصور کلی یک‌ایک افراد توده یا مریدان این است که راهبر هم آنان را به یک اندازه دوست می‌دارد. این احساس «برابری» بین افراد توده مشترک می‌گردد و در تحکیم اتحاد درون‌گروهی و همچنین پیوندهایشان با راهبر کارساز واقع می‌شود. فروید در روشنگری این مورد دو تودۀ ارتشی و کلیسایی را مثال می‌آورد: «...آنچه که برای هر دو توده اساساً مشترک است، این است که آنها در برابر رهبر خود (یا رهبران خود) احساس وابستگی و محبت می‌کنند. این محبت و وابستگی، که در اصل یک نوع عشق است، باعث می‌شود که آنها در برابر رهبر خود احساس امنیت و حمایت کنند.» [7]

(بانک‌ها، بنیادها و تشکیلات مالی...) نشانه می‌روند. جلو دیگری از این جنگ روانی شعارهای زشت و زیبا است. برخی از آن‌ها بر آزادی‌خواهی، مطالبات و حق و حقوق‌های مدنی، و یا مواردی چون آزادی بازداشت‌شدگان و زندانیان متمرکزند، و برخی دیگر فریادهای «مرگ براین» و «مرگ برآن» به گوش می‌رسانند که از یک روحیه دست‌جمعی سخت عصبی و خشم‌آلود و عاصی‌شده برمی‌خیزد.

از سوی دیگر همین جنگ روانی و نمادستیزی، ولی این‌بار به صورتی دیگرگونه و با نیت و مقاصدی متفاوت، از سوی عوامل حاکمیت در پیش گرفته می‌شود. در این‌جا جنگ روانی همچون ابزاری برای مرعوب‌کردن به‌کار می‌افتد، و این کار به‌رویهم تحقق دو هدف بزرگ را دنبال می‌کند:

- یکی تضعیف روحیه تود به‌پا خاسته و درهم‌کوبیدن نیروی پایداری آن به‌منظور رفع خطر است، و این چیزی است که به ایجاد احساس ناتوانایی و یأس توأم با ترس و هراس در افراد توده (یا دست‌کم در شماری از آنان) می‌انجامد. در پی خیزش اخیر موارد خودکشی یا اقدام به خودکشی در بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها اوج این دلسردی و واهمه‌زدگی را باز می‌نمایاند.
- دوم القا کردن سکوت و سکون و سربه‌زیری بی‌چون و چرا در سطح جامعه و بین بزرگ‌تود شهروند و زهر چشم‌گرفتن از آن است.

دستگیری و بازداشت، تحقیر و خوارداشت، ضرب و شتم، پرونده‌سازی، اعتراف‌گیری زیر شکنجه یا از راه رعب و وحشت‌پراکنی، محاکمه‌های عجولانه و ناعادلانه و تفهیم اتهامات فرمایشی، و سرانجام زندانی‌کردن بازداشت‌شدگان و در مواردی زیر فشار قراردادن خانواده‌ها و بستگان‌شان، نمونه‌های دیگری از به‌کارگیری یک جنگ روانی خردکننده، هراس‌برانگیز، و یأس‌آفرین از سوی حاکمیت برعلیه تود به‌پا خاسته است که اغلب توأم با تبلیغات رسانه‌ای و تصویری هم هست. جنگ روانی حکومتی و امنیتی نمادها را نیز نشانه می‌رود. نمونه آن پیگرد و بازداشت رهبران و فعالان تشکلهای صنفی و دانشجویی و غیره است که از چند ده پیش به این سوی بارها به زندان افتاده‌اند و نیز برخی از آنان در پی خیزش توده‌ای اخیر از نو فراخوانده شده‌اند.

پیدا است که هدف سیاسی و ایدئولوژیکی کلی حاکمیت از جنگ روانی از

یکسو منحرف نمودن اذهان عموم از ناشایستگی‌ها و ناکاری‌ها، کم‌داشت‌ها و ضروریات جامعه، و سرپوش نهادن بر اسباب و علل واقعی خیزش و دادخواهی و احتمالاً کنش قهرآمیز است، و از سوی دیگر پیشگیری از خیزش‌های تجدیدپذیر در کوتاه‌مدت و درازمدت و چشم‌انداز آینده است.

دی ۱۳۹۶

پا نویسه‌ها

- [1]. مولوی، سید محمد، به تصحیح و کوشش بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر. ج ۲، غزل ۶۳۶، بیت ۶۶۳۱.
- [2]. ویلهلم وونت چندین اثر مفصل را به تشریح و تأیید نظریه «روان‌شناسی مردمان» اختصاص داده است. برای نگاهی کلی بر این نظریه. بنگرید به کتاب زیر از او یا به برگردان انگلیسی زبان آن :
- Wundt, Wilhelm (1912), *Elemente der Völkerpsychologie : Grundlinien einer psychologischen Entwicklungsgeschichte der Menschheit*, Leipzig , Kessinger Publishing, 2010.
- Wundt, Wilhelm (1916), *Elements of Folk Psychology*, Trad. by E. L. Schaub, London: Allen, Reprint: Sagwan Press, 2015.
- [3]. Le Bon, Gustave (1895), *Psychologie des foules*, Paris, Félix Alcan, Editeur. rééd. Paris, PUF, 9e éd, 2013.
- [4]. Freud, S. (1921-22), *Group Psychology and The Analysis of The Ego*, trans. By James Strachey, London, *Standard Edition*, Vol. XVIII.
- [5]. در گزارشی که در پایگاه تارنمایی «دانشگاه آزاد اسلامی» (یکشنبه ۲۴ دی ۱۳۹۶) آمده است می‌خوانیم: «در سال ۱۳۹۶، ۳۱ نفر از دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد رشته روانشناسی در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، با همکاری اساتید و پژوهشگران، موفق به دریافت گواهینامه پایان کار شدند. این گواهینامه‌ها در راستای ارتقای سطح علمی و پژوهشی دانشجویان و همچنین تسهیل فرآیند فارغ‌التحصیلی آنان صادر شد.»

□□□» بنا به گزارش دیگری (خبرگزاری مهر، دوشنبه ۲۵ دی ۱۳۹۶) به دستور رئیس «دانشگاه آزاد اسلامی» دوازده «حجت‌الاسلام» در هیئت امنای این «دانشگاه» در دوازده استان منصوب شده اند.

[6]. Freud, S. *Psychologie des foules et analyse du Moi*, , trad. De R. Eisler, in Freud., S., *Essais de Psychanalyse*, Paris, Payot, 1981, p. 219

[7]. *Ibid.*, pp. 174-175.

[8]. *Ibid.*, p. 176.

بحران چند لایه رژیم اسلامی از منوچهر صالحی

رسانه‌های وابسته به محافل اصولگرا می‌گویند که مردم به‌خاطر مشکلات اقتصادی (گرانی، بیکاری، کمبود تخم مرغ، افزایش بهای فرآورده‌های نفتی که در بودجه ۱۳۹۷ پیش‌بینی شده است و ...) در نزدیک به ۱۰۰ شهر ایران به خیابان‌ها ریختند و علیه دولت روحانی شعار دادند. اما آقای مطهری نائب رئیس مجلس شورای اسلامی می‌گوید که در مشهد مردم به دعوت «حزب الله» که دو سال پیش کنسولگری عربستان سعودی را اشغال کرد، در تظاهرات علیه گرانی شرکت کردند با هدف طرح شعار «مرگ بر روحانی». بنا براین می‌توان نتیجه گرفت تظاهراتی که در بیش از ۱۰۰ شهر ایران برگزار شد، زیاد هم خودجوش نبوده است و شاید در راه‌اندازی آغازین این رخدادها «حزبالله» و برخی دیگر از نهادهای مخالف دولت روحانی دست داشته‌اند. تظاهراتی که از مشهد آغاز شد، با شتاب بسیاری از شهرهای ایران را فراگرفت و در آن ۲۱ تن جان خود را از دست دادند، صدها تن زخمی و بیش از ۴۰۰۰ تن دستگیر شدند. هر چند بخشی از شعارهای مردم علیه گرانی و بیکاری بود، اما بیشتر شعارها ساختارشکن بودند و خواستار نابودی جمهوری اسلامی و مخالف سلطه اولیگارشی روحانیت بر حکومت بودند.

ادعای انگیزه‌های اقتصادی در پیدایش جنبش‌های خودجوش اعتراضی با

واقعیات اقتصادی ایران همخوانی ندارد، زیرا در نیمی از کشورهای جهان وضعیت اقتصادی بسیار بدتر از ایران است و در این کشورها نه جنبشهای خودجوش وجود دارند و نه جَو انقلابی. در عوض رخدادهای ایران آشکار می‌سازند که رژیم ولایت فقیه با بحرانی چند لایه روبه‌رو است که در این نوشتار آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بحران اقتصادی!

1. در هنگام فروپاشی رژیم پهلوی تولید ناخالص ملی ایران ۲ برابر ترکیه بود، اما اکنون تولید ناخالص ترکیه دو و نیم برابر ایران است. همچنین در سال ۲۰۱۶ تولید ناخالص ملی عربستان ۱۷ برابر ایران بوده است و تولید ناخالص ملی امارات متحده عربی که اینک از ایران کم‌تر است، می‌تواند در چند سال آینده بیش از ایران شود.

2. با پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ شیرازه اقتصاد ایران به هم ریخت، زیرا بنا به ادعای خمینی «اقتصاد مال خر است». با آغاز جنگ وضعیت اقتصادی ایران بسیار خراب شد و فقر همگانی گشت. با پایان جنگ و آغاز ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی از اقتصاد ایران چیزی باقی نمانده بود و سطح تولید ناخالص ملی ایران در سال ۱۳۶۸ به سطح سال ۱۳۴۷ سقوط کرده بود. اما در سال ۲۰۱۶ ایران از نقطه نظر توان اقتصادی با تولید ناخالص ملی به ارزش ۳۷۶٫۷۵ میلیارد دلار در مقام ۲۹ جهان قرار داشت. همچنین تولید ناخالص سرانه در همین سال در ایران برابر با ۴۶۸۳ دلار بود و ایران در رده‌بندی کشورها در مقام ۹۹ قرار داشت، یعنی قدرت خرید و مصرف مردم ایران کم‌تر از ۹۸ کشور و بیشتر از ۹۱ کشور جهان بود. بنا بر بررسی بانک جهانی رشد اقتصاد ایران در سال ۲۰۱۶ برابر با ۶٫۵۴٪ بود و در سال ۲۰۱۷ نیز باید بیش از ۴٪ رشد کرده باشد، یعنی تولید ناخالص ملی ایران در پایان این سال باید از مرز ۳۹۲٫۲ میلیارد دلار فراتر رفته باشد.

3. آمارهای اقتصادی ایران نیز آشکار می‌سازد که وضعیت کشورهای دیگر زیاد به‌تر از ایران نیست. برای نمونه به مقوله «خط فقر» می‌پردازیم. بنا بر روایت‌های مختلفی که در ایران انتشار یافته‌اند، هم اینک ۲۵ میلیون تن (۳۱٫۲۵٪) در ایران زیر خط فقر به‌سر می‌برند. نمی‌دانیم در ایران معیار تعیین «خط فقر» چیست، اما در آلمان هر کسی که درآمد ماهانه‌اش کم‌تر از ۴۰٪ از درآمد میانگین سرانه باشد، زیر خط فقر

قرار دارد، یعنی با درآمدی که دارد، نمی‌تواند هزینه زندگی خود را تأمین کند. در آلمان که یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان است، هم‌اینک نزدیک به ۱۳ میلیون تن (۱۶٪) از مردم آلمان زیر خط فقر قرار دارند، زیرا درآمد ماهیانه‌شان کمتر از ۱۰۳۰ یورو در ماه است. وضعیت برخی دیگر از دولت‌های عضو اتحادیه اروپا بهتر از ایران نیست. برای نمونه در بلغارستان که فقیرترین کشور اتحادیه اروپا است، ۳۱٪، در یونان که با بحران اقتصادی دست به گریبان است، ۲۸٪ و در رومانی که در روند رشد اقتصادی است، ۲۲٫۴٪ از مردم زیر خط فقر می‌زیند.

۴. بررسی پدیده بی‌خانمانی نیز آشکار می‌سازد که وضعیت اقتصادی ایران توفیر چندانی با بسیاری از کشورهای دیگر جهان ندارد. برخی تعداد بی‌خانمان‌ها در ایران را ۳ میلیون تن تخمین زده‌اند که بخش عمده آن روستائینی هستند که به شهرها کوچ کرده‌اند. به عبارت دیگر از ۱۹ میلیون تنی که در حاشیه شهرهای ایران می‌زیند، ۳ میلیون تن فاقد مسکن و بی‌خانمان است و کوچه و خیابان، یعنی فضای عمومی شهرها به حوزه زندگی آنان بدل شده است.

پدیده بی‌خانمانی فقط در ایران وجود ندارد و بلکه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری نیز پدیده کارتن‌خواب یافت می‌شود. در آلمان که یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای جهان است، در ۲۰۱۷ نزدیک به ۸۶۰ هزار تن بی‌خانمان بوده‌اند. یکسوم این جمعیت که آلمانی تبار است، در خوابگاه‌های عمومی زندگی می‌کند و دوسوم دیگر که از مهاجران اروپای شرقی و پناهندگان جنگی هستند، شب‌ها را در خیابان‌ها سپری می‌کنند و به اصطلاح کارتن‌خوابند. بنا به برخی آمار، تعداد بی‌خانمان‌ها در ایالات متحده بیش از ۲٫۵ میلیون تن است. در ترکیه تعداد بی‌خانمان‌ها بیش از ۳٫۲ میلیون تن است که بخش بزرگی از آن را پناهندگان سوری تشکیل می‌دهند.

۵. بنا بر آمارهای رسمی دولتی تعداد بیکاران در ایران ۱۲٪ است. با این حال درصد بیکاری در بسیاری از کشورهای جهان بسیار بیشتر از ایران است. در یونان که گرفتار بحران اقتصادی است، ۲۲٫۳٪، در اسپانیا ۱۷٫۱٪، در ایتالیا ۱۱٫۲٪ و حتی در فرانسه ۹٫۸٪ بیکارند. در ایران تعداد جوانان بیکار ۲۹٪ تخمین زده می‌شود. بیکاری جوانان در یونان ۴۰٪، در اسپانیا ۳۸٪ و در ایتالیا ۳۵٪ است.

6. میانگین تورم در ایران در پایان ۲۰۱۷ برابر با ۹۶٪ بوده است. چنین وضعیتی در بسیاری از کشورهای دیگر جهان نیز وجود دارد. برای نمونه میانگین تورم در سال ۲۰۱۷ در مصر برابر با ۲۱٫۹٪، در جمهوری آذربایجان ۱۳٫۴٪ و در ترکیه که از رشد اقتصادی خوبی نیز برخوردار بوده است، برابر با ۱۱٫۹۲٪ بود.

7. با گزینش دونالد ترامپ به ریاست جمهوری ایالات متحده مردی به قدرت دست یافت که از همان آغاز شرکت در مبارزات انتخابات ریاست جمهوری آمریکا دارای مواضع شفاف ضد ایران و ضد برجام بوده است. او برای برخورداری از پشتیبانی مالی و سیاسی یهودان آمریکا وعده به رسمیت شناختن قدس به عنوان پایتخت اسرائیل و پاره کردن قرارداد «برجام» را داد. هر چند او اورشلیم را به پایتختی اسرائیل به رسمیت شناخت، اما هنوز «برجام» را پاره نکرده است. از زمانی که ترامپ به قدرت دست یافت، روزی نیست که به بهانه‌های مختلف تحریم اقتصادی تازه‌ای را علیه ایران تصویب نکند و سرمایه‌داران کشورهای دیگر را از سرمایه‌گذاری در ایران نترساند. به همین دلیل نیز از شتاب جذب سرمایه خارجی به ایران بسیار کاسته شده و اقتصاد ایران هنوز نتوانسته است خود را از چنبره رکود برهاند.

بنابراین می‌بینیم که وضعیت اقتصادی ایران هر چند کم و بیش شبیه دیگر کشورهای جهان است که در آن‌ها شرایط انقلابی وجود ندارد، اما به تنهایی نمی‌تواند دلیل پیدایش جنبش‌های خودجوش ضد رژیم ولایت فقیه بوده باشد. بنابراین باید دید جامعه ایران در چنبره چه بحرانی‌هایی قرار دارد که می‌توانند سبب انفجار اجتماعی گردند؟

بحران محیط زیست

به جز مناطق شمالی ایران که توسط رشته کوه‌های البرز از دیگر مناطق ایران جدا شده است، مابقی ایران در منطقه‌ای خشک و گرم قرار دارد. منابع آبی این سرزمین در طول چند هزار سال گذشته محدود بوده و جمعیت ایران به‌زحمت از مرز ۱۰ میلیون تن بیشتر بوده است. می‌گویند در دوران انقلاب مشروطه جمعیت ایران کم‌تر از ۸ میلیون تن بوده و اینک از مرز ۸۰ میلیون گذشته است. روشن است که مصرف آب نیز بیشتر از ۱۰ برابر گشته است. در سه دهه گذشته نیز به ابعاد بحران محیط زیست بسیار افزوده شده که خشکی دریاچه‌های هامون و ارومیه و زاینده رود مشتی از خروار است.

با افزایش تدریجی دمای زمین که از سوی دانشمندان محاسبه شده است، خطر کاهش بارش و افزایش خشکسالی در ایران زیاده‌تر گشته و بنا بر آمار رسمی مقدار بارش سالانه در ایران در مقایسه با ۲۵ سال گذشته بیش از ۳۰٪ کاهش یافته است، یعنی از یکسو جمعیت کشور ۱۰ برابر شده و از سوی دیگر از مقدار بارش در سال گذشته ۴۲٪ کاسته شده است. استفاده بی‌رویه از آب‌های زیرزمینی سبب شده است تا نیمی از ۶۰۰ دشت ایران دچار خشکی و کویری شوند.

تحقیقات بومی و جهانی نشان می‌دهند که ایران در رده ۲۴ کشور جهان است که گرفتار کمبود فیزیکی آب گشته‌اند. کمبود آب سبب بحران اجتماعی شده، زیرا با کوچ بسیاری از روستائیان ایران به کلان‌شهرها به توده حاشیه‌نشینان شهرها افزوده شده است. اینک نزدیک به ۱۹ میلیون حاشیه‌نشین جویای دریافت خدمات از دولتی هستند که به‌خاطر تحریم‌های اقتصادی از امکانات کمی برای آفرینش کار، مسکن، بهداشت و آموزش و پرورش برخوردار است. بحران کمبود آب بزرگ‌ترین خطری است که آینده ایران را تهدید می‌کند. با افزایش جمعیت ایران به ۱۵۰ میلیون تن که آرزوی آیت‌الله خامنه‌ای است، ایران تا فاصله چندانی نخواهد داشت. روشن است که حتی انقلابی‌ترین دولت نیز نمی‌تواند در زمان کوتاهی از پس چنین مشکلاتی برآید.

بحران رهبری

ایران بیش‌تر از بحران اقتصادی، درگیر بحران سیاسی است. آیت‌الله خامنه‌ای اینک ۷۸ ساله است و بیمار. غیبت گاه به‌گاه او نشان می‌دهد که بیماری او هر از چندی عود می‌کند و مداوای آن چند روز و گاه چند هفته‌ای به درازا می‌کشد. به‌همین دلیل جناح اصولگرا می‌خواهد پیش از آن که خامنه‌ای به اغماء دائم بی‌افتد و به زنده مرده بدل گردد، روحانی را به کناره‌گیری از قدرت مجبور کند، زیرا بنا بر قانون اساسی جمهوری اسلامی، رئیس‌جمهور در غیبت و پس از مرگ خامنه‌ای یکی از سه عضو شورای رهبری خواهد بود، شورائی که تا انتخاب رهبر جدید، از قدرت فوق‌العاده‌ای برخوردار خواهد بود. در چنین وضعیتی روشن است که اکثریت کنونی «خبرگان رهبری» که گویا وابسته به جناح اصولگرایان است، از ثبات چندانی برخوردار نخواهد بود و توازن قدرت می‌تواند به زیان اصولگرایان و به سود روحانی دگرگون شود.

آیت‌الله علم‌الهدی که توسط خامنه‌ای امام جمعه مشهد شده و داماد او سید ابراهیم رئیسی که توسط «رهبر» مسئول تولیت آستان قدس رضوی

گشته و رقیب روحانی در انتخابات ریاست جمهوری بوده است، عضو «جبهه پایداری» هستند و در خراسان رضوی از نفوذ و امکانات مالی زیادی برخوردارند و می‌خواهند در آینده سیاسی ایران نقش تعیین‌کننده‌ای بازی کنند. این دو با کمک «حزب اله» با بسیج چند صد تن کوشیدند تظاهراتی را در مشهد به زیان روحانی سازمان‌دهی کنند. وظیفه آن سیاهی لشکر طرح شعار «مرگ بر روحانی» بود، زیرا رسانه‌های وابسته به اصولگرایان با برجسته ساختن «تورم»، «گرانی»، «بیکاری» و ... می‌کوشند به توده‌ها بیاورانند که حکومت کنونی از پس حل مشکلات معیشتی مردم برنمی‌آید و گویا پس از استعفای روحانی، شعاری که توسط سازمان‌های دانشجویی وابسته به اصولگرایان پس از تظاهرات مشهد مطرح گشت، و گزینش رئیس‌جمهور جدید وابسته به جناح اصولگرا کار به کاردان سپرده خواهد شد تا بتواند مشکلات و دشواری‌های زندگی روزمره مردم را از میان بردارد. روشن است که با تعویض رئیس‌جمهور تورم، گرانی و بیکاری کاهش نخواهد یافت، زیرا عوامل اقتصادی را نمی‌توان از امروز به فردا دگرگون کرد. اکثریت مردم نیز این حقیقت ساده را می‌دانند و به‌همین دلیل به روحانی رأی دادند، زیرا امیدوار بودند که او بتواند با بهبود روابط سیاسی ایران با کشورهای پیشرفته جهان بازار ایران را به روی سرمایه خارجی بگشاید و وضعیت اقتصادی ایران را بهبود بخشد. اما دیدیم تظاهراتی که توسط جناح اصولگرا در چند شهر ایران علیه روحانی بر پا شد، از سوی اکثریت مردم پشتیبانی نشد و بلکه به جنبش اعتراضی خودجوش و ساختارشکن بدل گشت. بنابراین اصولگرایان از این پس در پی راه اندازی جنبش‌های خیابانی نخواهند رفت، زیرا از آن‌جا که کنترل و هدایت چنین تظاهراتی ناروشن است، می‌تواند با تبدیل شدن به جنبش‌های خودجوش مشروعیت رهبری و نظام اسلامی را به خطر اندازد. به این ترتیب اصولگرایان باید برای حفظ و تداوم قدرت به سود خویش از اهرم‌های دیگری همچون کودتای نظامی بهره گیرند.

بحران مشروعیت حکومت اسلامی

با پیروز انقلاب ۱۳۵۷ به رهبری آیت‌الله خمینی، حکومت اولیگارش دینی در ایران حاکم گشت، یعنی قشر روحانیت توانست قدرت سیاسی را در انحصار خود درآورد. روحانیتی که در دوران سلطنت پهلوی در حاشیه قرار داشت و مخارج خود را با دریافت وجوهات شرعی تأمین می‌کرد، اینک با در اختیار داشتن بودجه دولت و بخش اقتصاد دولتی به ثروتی کلان دست یافته و رابطه خود را با مردم دین‌باور از دست داده است. مردم می‌بینند که «آقازاده‌ها» در چه ناز و نعمتی به‌سر

می‌برند و چگونه ثروت‌های ملی را غارت می‌کنند. شعار «اسلامو پله کردید/ مردمو ذله کردید» که در تظاهرات مشهد مطرح شد و شعار «آزادی، استقلال، جمهوری ایرانی» که در تهران و دیگر شهرهای ایران طنین افکن شد، آشکار می‌سازد که مردم به روحانیت پشت کرده‌اند و می‌خواهند از جمهوری اسلامی فراتر روند.

دیگر آن که رژیم جمهوری اسلامی پس از نزدیک به ۳۹ سال سلطه سیاسی از هدف‌ها، خواست‌ها و شعارهای «انقلابی» خود به شدت پرت افتاده است. به عبارت دیگر، به جای آن که نظام مبتنی بر «ولایت مطلقه فقیه» خانه، آب و برق رایگان را در اختیار شهروندان و به ویژه «مستضعفین»، یعنی تنگدست‌ترین مردم قرار دهد، در آغاز جامعه را گرفتار جنگی ویرانگر کرد که ۸ سال به درازا کشید و سبب ویرانی کشور و افزایش تنگدستی همه اقشار و طبقات اجتماعی گشت. اینک نیز ادامه سلطه رژیم اسلامی به جای آن که سبب استقرار «عدل الهی» در جامعه گردد، موجب افزایش چشم‌گیر و شگرف شکاف طبقاتی گشته و بافت درونی جامعه را آن‌چنان از هم گسیخته است که فساد و ارتشاء، بیکاری و تنگدستی، دزدی و فحشا و ... به بحرانی همه جاگیر بدل شده است.

بحران بی‌اعتمادی

در کنار بحران سیاسی، جامعه ایران با بحران هنجارهای اخلاقی نیز دست و پنجه نرم می‌کند، زیرا با فروپاشی ارزش‌های اخلاقی بی‌اعتمادی بر روابط فردی و اجتماعی حاکم می‌گردد. در چنین وضعیتی نه مردم به دولت و دیوانسالاری اعتماد دارند و نه دولت می‌تواند برای پیشبرد منافع خویش از پشتیبانی مردم برخوردار گردد. فساد که اینک سراسر ایران را فراگرفته است، بازتاب دهنده فروپاشی هنجارهای اخلاقی در لایه‌های مختلف اجتماعی است. این وضعیت سرانجام سبب خواهد شد تا مردم به حکومت پشت کنند و در جهت نابودی آن گام بردارند. نگاهی به تاریخ ایران نشان می‌دهد که سلسله‌های پادشاهی در ایران تا زمانی که از اعتماد عمومی برخوردار بودند، توانمند بودند و هنگامی که به خاطر سیاست‌های ریاکارانه و چپاولگرانه خویش به مردم ستم کردند، ناتوان شدند و در برابر ارتش‌های بیگانه به آسانی شکست خوردند و نابود شدند. رژیم ولایت فقیه نیز اینک در چنین وضعیتی است. فساد این رژیم و دزدی‌های کلان «آقازاده‌ها» موجب بی‌اعتمادی فزاینده مردم به روحانیت گشته است.

دگرگونی بافت و خودآگاهی طبقاتی

در ۳۹ سال گذشته بافت طبقاتی جامعه ایران دچار دگرگونی‌های اساسی شده است. در آغاز انقلاب نزدیک به ۴۰٪ از مردم ایران شهرنشین بودند و ۳۰٪ از تولید ناخالص داخلی به بخش کشاورزی تعلق داشت. اما اکنون بیش از ۷۵٪ از مردم بیرون از حوزه زندگی روستائی به سر می‌برند و سهم بخش کشاورزی از تولید ناخالص داخلی به ۱۰٪ کاهش یافته است. در آغاز انقلاب بسیاری از روستا نشینان که در نتیجه «اصلاحات ارضی» به شهرها رانده شده بودند، در حاشیه شهرها می‌زیستند و چون تحت تأثیر فرهنگ روستائی قرار داشتند که فرهنگی دین‌محور بود، به نیروی تعیین کننده انقلاب بدل گشتند و با هیبت چشم‌گیر خویش خمینی را به رهبری انقلاب برگزیدند. اینک نیز روند کوچ از روستا به شهر هنوز پایان نیافته و نزدیک به ۱۹ میلیون از مردم ایران که از روستاها و شهرهای کوچک رانده شده و برای یافتن شغل و دستیابی به زندگی به‌تر به شهرهای بزرگ هجوم آورده‌اند، به حاشیه نشینان کلان‌شهرهای ایران بدل گشته‌اند. اگر در دوران انقلاب حاشیه نشینان نیروی رزمنده و سرکوبگر روحانیت بودند، این بار این انبوه میلیونی می‌تواند گورکن ولایت فقیه در ایران شود، زیرا این توده دیگر تحت تأثیر فرهنگ روستائی قرار ندارد و تا اندازه‌ای توانسته است خود را از چنبره باورهای دینی رها سازد.

دیگر آن که تعداد فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های ایران در آستانه انقلاب کم‌تر از ۵۰ هزار تن در سال بود، اما این رقم اینک به بیش از یک میلیون در سال افزایش یافته است. همین وضعیت سبب شده است تا سطح آگاهی سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در ایران از رشد فراگیری برخوردار گردد. همچنین در نتیجه وضعیت بد اقتصادی بیش از ۵۰٪ از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها بیکار هستند و در فرار مغزهای آکادمیک از کشور، ایران در جهان مقام نخست را دارد.

همچنین در آغاز انقلاب تعداد کارگران ایران کمی بیش از یک میلیون تن بود، اما اکنون این تعداد به بیش از ۱۰ میلیون نفر رسیده است. رشد کمی کارگران بدون رشد کیفی تولید صنعتی ناممکن است، یعنی بخش تعیین‌کننده‌ای از نیروی کار صنایع ایران را کارگران متخصص تشکیل می‌دهند. همین ویژگی نشان می‌دهد که کارگران در سرنوشتی رژیم ولایت فقیه می‌توانند نقشی تعیین کننده بازی کنند، زیرا اعتصاب عمومی کارگران می‌تواند اقتصاد دولتی ایران را فلج کند. افزایش گسل اجتماعی که سبب شکاف طبقاتی و فقر بیشتر کارگران شده، برای کارگران ایران آشکار ساخته است که روحانیت توانائی و دانش اداره کشور را ندارد و باید از قدرت سیاسی کنار نهاده شود.

همچنین در ایران کسانی را که دارای درآمد روزانه‌ای بین ۳۰ تا ۵۰ دلار هستند، «طبقه متوسط» می‌نامند. در حال حاضر بنا بر آمار رسمی ۳۴٪ مردم ایران به «طبقه متوسط» تعلق دارند. این «طبقه» که بهتر است آن را قشر میانی جامعه بنامیم، باسواد و بخشی از آن دارای تحصیلات آکادمیک است و یگانه نیروئی است که برای بهبود روزمرگی و زندگی مادی خویش دارای برنامه سیاسی و رهبران سیاسی است. این نیرو در سال ۱۳۸۸ جنبش سبز و «رأی من کو» را رهبری کرد و هنوز به جنبش خودجوش نپیوسته است. در حقیقت اصلاح‌طلبان دینی و ملی خواست‌های «طبقه متوسط» ایران را نمایندگی می‌کنند، قشری که در وضعیت کنونی هنوز خواهان دگرگونی‌های تدریجی در ساختار سیاسی موجود است. اما هرگاه این قشر با افزایش بیشتر گسل‌های اجتماعی رادیکالیزه شود و به کارگران و حاشیه‌نشینان بپیوندد، می‌تواند رهبری جنبش خودجوش را به دست گیرد و بنیاد حکومت استبدادی را در ایران براندازد.

چکیده

مارکس انقلاب‌ها را لکوموتیو تاریخ نامیده است. انقلاب‌هایی که در ۱۵۰ سال گذشته در ایران رخ دادند، همچون لکوموتیوی مردم ایران را به سوی مدرنیته غربی هدایت کرده‌اند. با انکشاف شیوه تولید سرمایه‌داری فقر مدرن، یعنی فقری که زندگی میلیون‌ها تهی‌دست را تباه می‌سازد، جامعه ما را نیز فراگرفت. فقر نه فقط در کشورهای واپس مانده، بلکه حتی در کشورهای پیشرفته جهان نیز وجود دارد، زیرا بازتولید فقر بخشی از روند ارزش‌افزایی شیوه تولید سرمایه‌داری است. به عبارت دیگر، فقر فقط با فروپاشی سرمایه‌داری و تحقق سوسیالیسم به مثابه پدیده‌ای جهانی می‌تواند از میان برداشته شود. رژیم جمهوری اسلامی اینک با گسترش فساد اقتصادی و تخریب اخلاق اجتماعی فقر را به عاملی انقلابی بدل ساخته است. با فروپاشی دیوار اعتماد عمومی مردمان تنگدستی که «جز زنجیرهای خود چیزی را از دست نمی‌دهند»، می‌توانند زمینه‌ساز انقلاب دیگری در ایران گردند که این بار بسیار خونین‌تر از انقلاب‌های گذشته خواهد بود.

شوربختانه در ایران بیش از ۷۰٪ از اقتصاد ملی در تصاحب و یا مالکیت نهادهای دولتی است. نقش انحصاری دولت در حوزه اقتصادی سبب پیدایش نقش انحصاری دولت‌مردان در حوزه سیاسی می‌شود که خود را در استبداد برمی‌نمایاند. وجود «ولایت مطلقه فقیه» در قانون اساسی ایران به معنای پذیرش استبداد سیاسی از سوی رأی‌دهندگان به فرماندوم قانون اساسی بود. بنابراین یک پای مبارزه طبقاتی در

ایران دیوانسالاری دولتی است که ۷۰٪ اقتصاد ملی را زیر پوشش خود دارد. جنبش‌های خودجوشی که در چند هفته گذشته در شهرهای ایران رخ دادند، شتاب مبارزه طبقاتی در ایران را برمی‌تابانند، یعنی مردم دریافته‌اند که با دگرگونی مناسبات اقتصادی و سیاسی کنونی می‌توان به رهایش فردی و اجتماعی شکوفاتری دست یافت.

نزدیک به ۳۹ سال سلطه حکومت اسلامی در ایران آشکار ساخته است که دخالت دین در دولت آثار زیانباری برای دین و دولت به بار آورده است. دخالت دین در دولت سبب بی‌حرمتی و تقدس‌زدائی از دین می‌شود و آمیزش دولت با دین سبب ناکارائی دولت می‌گردد، زیرا به‌جای آن که دولت کارکردهای خود را با واقعیات اجتماعی تطبیق دهد، مجبور است کارکردهای خود را با پیروی از احکام و فرامین دینی که به گذشته‌ای دور تعلق دارند و نیازمندی‌های کنونی را برنمی‌تابند، سازگار سازد، تلاشی که به‌جای شکوفائی اجتماعی سبب نابودی پویائی و حتی ایستائی روندهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی می‌شود. به همین دلیل نیز زمینه‌های اجتماعی برای فرارفت از دولت دینی در ایران بسیار آماده است. مشکل اساسی اما تحقق دولت دمکراتیک است که با توجه به این واقعیت که ۷۰٪ از اقتصاد ایران در تصاحب و مالکیت دولت است، بسیار دشوار خواهد بود. این موضوع را در نوشتار دیگری بررسی خواهیم کرد.

۱۴ ژانویه ۲۰۱۸

msalehi@t-online.de

www.manouchehr-salehi.de

خیزش آزادخواهانه و عدالتجویانه مردم ایران

از فرامرز دادور

در این روزها ما شاهد ظهور تحولات سریع سیاسی در سراسر ایران هستیم. بعد از گذشت 40 سال اختناق سیاسی، ناعدالتی و فساد اقتصادی، مردم ایران با شروع اعتراضات گسترده خیابانی و طرح شعارهای رادیکال ضد حکومتی، در راستای انجام یک انقلاب دمکراتیک حرکت نموده اند. موضوع اصلی در مقابل قیام مردم این است که سمت گیری اصلی در خیزش همگانی، چه خواهد بود. شواهد حاکی از این است که نیل به دمکراسی و استقرار حکومت مردمی خواست اصلی مردم در این حرکت انقلابی بوده و بنابراین مهم است که فعالان، جریان‌ات و سازمانهای آزادیخواه دمکرات و چپ در سطح امکان در این کارزار عمومی شرکت داشته در همگامی با رهبران طبیعی محلی به سازماندهی هدفمند سیاسی آن یاری رسانند.

آنچه که در این مقطع اهمیت حیاتی دارد، وجود تحلیل واقعگرانه از مجموعه مطالبات و اهداف مترقی است که نمیتوان لروما آنها را در یک نظرگاه منسجم عقیدتی/ایدئولوژیک خلاصه نمود. اما با توجه به شعارها و خواسته های اعتراضی طرح شده طی سالها و بخصوص در روزهای اخیر، میتوان دید که میانگین مطالبات اجتماعی و جهت اصلی سیاسی در این خیزش مردمی را نفی کلیت حکومت موجود و استقرار نظامی جمهوری و مبتنی بر آزادیهای دمکراتیک و عدالت اقتصادی تشکیل میدهد. بر این اساس بر عهده بخش مردمی از اپوزیسیون است که تلاش گردد انرژی سیاسی نهفته در امواج انقلابی توده ها، در سطح امکان، بطور مسالمت آمیز و در عین حال قاطع، در جهت عبور از کل نظام سازماندهی شده، در فردای پیروزی انقلاب دمکراتیک، روند حرکت سیاسی در جامعه به سوی برگزاری مجلس موسسان و تعیین نظام سیاسی آینده به گونه ای دمکراتیک، باشد.

اینکه در پروسه مبارزات مسالمت آمیز سیاسی، چه نوع افراد و گرایشات سیاسی خواهند توانست که با جلب اعتماد مردم به مسئولیتهای اداری انتخاب شوند، به درجه شناخت، آشنایی و توافق مردم با برنامه ها و راهکارهای اقتصادی/اجتماعی ارائه داده شده از سوی آنها، دارد. برای فعالان و جریانات سوسیالیست رهایی بخش که خواستار استقرار مناسبات غیر ستمگرانه و عادلانه هستند، باید روشن باشد که تنها با مشارکت آگاهانه توده های مردم، بویژه بخش های عظیم کارگری و زحمتکش (در واقع اکثریت مردم) در امور جامعه است که ایجاد دمکراسی واقعی و سوسیالیست امکان پذیر خواهد بود.

بنابراین فعالان و جریان‌ات چپ فعال در میان کنشگران اجتماعی، میبایست از ثابت قدم‌ترین مدافعان استقرار دموکراسی و آزادیهای مدنی باشند. بدیهی است که نهادینه شدن دموکراسی حیاتی‌ترین زمینه ساز سیاسی برای مشارکت مردم در انتخاب سرنوشت اجتماعی خود میباشد و امید است که مردم ایران با توجه به تجربیات منفی ناشی از آسیب‌های اجتماعی متاثر از سلطه نظام‌های بسته مذهبی/مسلکی و مناسبات استثمارگری سرمایه داری در سطح جهان، سرنوشت جامعه را سنجیده انتخاب کنند.

فرامرز دادور

31 دسامبر 2017

ایران آبستن انقلابی دیگر؟ از مهرداد درویش‌پور

یکی از ویژه گی های بیشتر شورش های اجتماعی، خیزش یا انقلاب ها خصلت غافلگیرانه و غیر مترقبه جرقه های انفجاری آن است. هیچ اشاره، تحلیل و هشدارى درباره خطرات نابسامانى های اجتماعی، اقتصادى و سیاسى زمینه ساز بروز چنین شورش هاى به معنای پیش بینى وقوع رخداد هاى از این دست نیست، بلکه در بهترین حالت به فهم چرایی آن یاری می رساند. با این همه کمتر کشوری همچون ایران این گونه سرزمین شگفتی هاست که پی در پی همگان را غافلگیر می کند. آخرین نمونه آن تظاهرات چند روزه اخیر است که از شدت شگفتی آفرینی آن گویی جنبه سورئال به خود گرفته است.

تظاهرات ضد حکومتی چند روز اخیر در بیش از بیست شهر ایران در اعتراض به گرانی، فساد، اختلاس، بیکاری و فقر اقتصادی به سرعت با شعارهایی سیاسی نظیر "مرگ بر خامنه ای"، "جمهوری اسلامی نمی خواهیم"، "استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی" همراه شد و حکومت و اپوزیسیون را همزمان غافلگیر کرد. طنز تلخ تاریخ در آن است که درست در ۹ دی که گویی سالروز سیطره حکومت علیه "فتنه" ۸۸ بود،

به زادروز مهمترین چالش سیاسی مردم علیه حکومت اسلامی در طول حیات آن بدل شد.

ویژگی این اعتراضات را در می توان در نکات زیر خلاصه کرد:

۱. خصلت خود انگیخته این شورش ها در اغلب شهرها که فاقد رهبری یا سازماندهی از بالا و برنامه ریزی شده است. گیرم که ممکن است نخستین تجمع در مشهد به قصد تخریب روحانی توسط محافل اصول گرا سازماندهی شده باشد، اما در این صورت نیز همه شواهد نشان از آن دارد که کنترل آن به سرعت از دست سازماندگان اولیه دررفته و به حرکتی علیه کل نظام بدل شده است. ۲. سرعت برق آسای سرایت اعتراضات به شهرهای دیگر که در تاریخ ایران کم نظیر است. تنها در عرض دو روز این تظاهرات به 20 شهر ایران سرایت کرد. ۳. برآمد صدای سوم و سلطه شعارهای ساختار شکنانه علیه کل حکومت و نظام هم در حوزه سیاست های داخلی و هم منطقه ای. شعارهایی همچون "جمهوری اسلامی نمی خواهیم"، "اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا"، "سوریه را رها کن، فکری به حال ما کن" نمونه هایی از این شعارها است. گویی خشم فرو خفته مردم طی نزدیک به چهل سال حکومت اسلامی با بسته شدن تمام درهای تحول از درون حاکمیت در پی سرکوب جنبش سبز و به دنبال آن سرخوردگی کامل از دولت روحانی، هیچ راهبرد میانی برای طرح شعارهای اصلاح طلبانه یا اعتدال گرایانه باقی نگذاشت و ترکیدن این بغض به یکباره کل استبداد دینی در ایران را نشان گرفت. ۴. این اعتراضات کوچکترین رنگ و مطالبه دینی نداشته و با شعار "مردم را ذله کردید، اسلام را پله کردید"، وداع خود با هر نوع درآمیختن دین و دولت و استفاده از دین در سیاست را فریاد زد. نام نبردن از حتی چهره های در حصری همچون موسوی و کروبی در این تظاهرات، گویی نشانگر آن است که تظاهر کنندگان از هر آنچه که رنگ تعلق به حکومت اسلامی دهد، فاصله گرفته و مایلند با سیمایی یکسره سکولار قد علم کنند. ۵. حضور پر رنگ طبقات محروم و خواست های اقتصادی در این اعتراضات از یک منظر آن را به جنبش "نان" نیز بدل ساخته است. پیرنگی مطالبات اقتصادی درآغاز و اعتراض به بیکاری، فقر و حق طلبی اقتصادی و اشاره به دزدی ها و فسادهای دولتی خصلت عدالت خواهی این اعتراضات را برجسته ساخته است. امری که نقش مهمی در فراگیری برق آسای این جنبش ایفا کرده است. ۶. این اعتراضات که برخلاف تحولات سراسری نیم قرن اخیر در ایران نخست از پیرامون آغاز شد و سپس به مرکز (تهران) رسید، نشانگر شکاف فزاینده ای میان مرکز و پیرامون است که نیازمند پرشدن آن برای

گسترش همبستگی اجتماعی است. این شکاف در جنبش سبز به گونه ای بود که پیرامون هرگز به مرکز نپیوست. هرچند در اعتراضات این دوره با اندکی تاخیر مرکز نیز به پیرامون پیوست که در گسترش ابعاد سیاسی این جنبش و آینده آن نقش بسزایی داشته و دارد. ۷. با این همه عدم مشارکت مردم در این اعتراضات در مناطقی که اکثریت آنان را گروه های اتنیکی تحت ستم تشکیل می دهند (همچون عمده شهرهای کردستان، آذربایجان، بلوچستان و برخی از شهرهای خوزستان) نشانگر عمق شکاف اتنیکی است که ایران با آن روبرو است. بی شک تداوم این اعتراضات و گسترش همبستگی اجتماعی می تواند به برانگیختن مردم در این مناطق نیز منجر شود. فعالان جنبش های اتنیکی می بایست با تشویق مردم به پیوستن به جنبش همگانی، کم هزینه ترین راه تامین حقوق اتنیکی (در کنار خواست های عمومی و مشترک را) را با مشارکت در جنبش عمومی برای عبور از جمهوری اسلامی، گسترش رفاه اجتماعی، تامین دموکراسی و جدایی دین و دولت در چهارچوب ایرانی واحد فراهم سازند. ۸. گرچه هر دو جناح در رویارویی با این اعتراضات غافلگیر شده اند، اما تلاش هریک برای استفاده از آ برای تخریب دیگری یا نسبت دادن آن به جناح رقیب، تنها نشانگر نگرانی و وحشت هر دو جناح از اتفاقات اخیر نیست، بلکه بیش از همه نشانه شکاف گسترده ای در حکومت است که قادر به واکنشی یکپارچه در سرکوب این اعتراضات نیستند. شاید راز این را که نیروهای سرکوبگر هنوز نتوانسته اند به گونه ای موثر به رویارویی با این اعتراضات پردازند، در همین شکاف فزاینده داخلی و فشارها و حساسیت های بین المللی باید جستجو کرد. ۹ حساسیت منطقه ای و بین المللی عامل مهمی است که می تواند به عامل بازدارنده ای در سرکوب خشن این اعتراضات بدل گردد. با این همه، هر نوع گذار از همدردی و حمایت از این مبارزات به مداخله گری آشکار می تواند بهترین بهانه را برای سرکوب خشن این اعتراضات فراهم آورد. ۱۰. این جنبش به رغم خصلت مسالمت آمیز خود ممکن است به سرعت به خشونت بگراید و نشانه هایی از بروز آن به چشم می خورد. چنین فرایندی نه چندان مطلوبی که نسبت به عواقب احتمالی آن باید هشدار داد، در صورت گسترش نشانه انفجار خشمی است که محصول تحمیل چهار دهه قهر حکومتی برای خاموشی کشاندن مردم تشنه آزادی، عدالت و سکولاریسم است. ۱۱. در این اعتراضات علاوه بر شعارهای سلبی ساختارشکنانه که علیه کل نظام و به ویژه ولی فقیه متمرکز شده است، برای نخستین بار گرایش جمهوری خواه (با شعار استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی و شعار نان، کار، آزادی) و سلطنت طلب (با شعار ایران که شاه نداره، حساب کتاب نداره، رضا شاه، روح شاد و...) به طرح شعارهای اثباتی خود برای

ایران پس از جمهوری اسلامی پرداختند. با این همه هنوز جنبه سلبی این اعتراضات بر جنبه ایجابی آن مسلط است و نداشتن برنامه، رهبری و سازماندهی می تواند به پاشنه آشیل آن بدل گردد. تلاش برای دستیابی به رهیافت سیاسی عملی و همگانی از جمله ضرورت طرح گشایش سیاسی از اولویت های این اعتراضات برای تبدیل آن به یک جنبش تمام عیار سیاسی برای افزایش شانس پیروزی آن است.

۱۲. هنوز روشن نیست که این اعتراضات و انفجار خشم همگانی به کدام سو سوق خواهند یافت. آیا جمهوری اسلامی ایران قادر به سرکوب قطعی آن خواهند شد یا آن که سرعت گسترش این اعتراضات و تدوام آن ایران را در آستانه قیام علیه جباریت قرار خواهد داد. این اعتراضات نیازمند حمایت هرچه گسترده تر ایرانیان داخل و خارج از کشور و افکار عمومی بین المللی است. فرجام اعتراضات چند روز اخیر هرچه باشد، ایران را در مسیری برگشت ناپذیر قرار داده است که وجه مشخصه آن، شاید آبستن انقلابی دیگر بودن یا زمینه سازی تاریخی برای عبور از جمهوری اسلامی در قلب و مغز میلیونها ایرانی تشنه دمکراسی، سکولاریسم و عدالت است!

مهرداد درویش پور